

# جنبش حمزه آذرك در سيستان

(اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری قمری)

• عبدالودود سپاهی

مؤلف در فصل اول به اوضاع جغرافیایی، موقعیت اقتصادی و اوضاع سیاسی و اجتماعی سیستان اشاره دارد. وی در بحثی تحت عنوان «نام‌های سرزمین سیستان»، از ورود سکاها به این منطقه یاد کرده و شکل‌گیری بیشتر آبادی‌های سیستان را نتیجه ورود آریایی‌ها به این سرزمین دانسته است، در حالی که تمدن‌های درخشانی چون شهر سوخته چندین قرن قبل از ورود آریایی‌ها به وجود آمده و بالیده‌اند.

معرفی دوشهر مهم سیستان آن روزگار، یعنی زرنج و بست و بیان اهمیت سرزمین سیستان از دیگر مباحثی است که تحت عنوان «اوضاع جغرافیایی و حدود سیستان» ذکر شده است.

اشاره به زمینه‌های ناآرامی و آشوب در سیستان پس از گشوده شدن آن توسط مسلمانان، از دیگر مباحث این فصل است. مؤلف زمینه‌های آشوب در سیستان را در «نخستین قرارداد صلحی می‌داند که بین اهالی سیستان و مسلمانان بسته شده بود»، اما منبع یا منابعی را که به این قرارداد صلح میان اعراب مسلمان و اهالی سیستان اشاره دارند، مشخص نکرده است.

ناآرامی در سیستان (از سال ۳۰ هجری تا سال ۱۸۱)، جنگ زنبیل‌ها (رتبیل‌ها) با مسلمانان و اختلافات درونی اعراب مسلمان (به ویژه گروه بکرن وائل و تمیم)، خوارج در سیستان و ظهور مطوعه از دیگر مسائلی است که نویسنده به اختصار به بررسی هر یک پرداخته است.

مؤلف در مبحث «خوارج در سیستان»، سیاست‌های حجاج بن یوسف را عامل اصلی و زمینه‌ساز ورود خوارج<sup>۱</sup> به سیستان دانسته است، در حالی که نخستین بار با توجه به گزارش‌های ابن اثیر، پس از پایان جنگ جمل حسکه بن عتاب خبّطی و عمران بن فضیل برجمی با عده‌ای از اعراب پراکنده (سالوک یا صلوک) راهزن قیام کرده و به طرف سیستان خارج شدند<sup>۲</sup>. شاعری در مورد ورود این نخستین دسته از خوارج گفته است: «دیارس سیستان را خبر دهید که گرسنگی و جنگ فرارسید، ابن فضیل و دیگر راهزنان عرب فرارسیدند، ایشان را نه سیم ارضاء کند و نه زر»<sup>۳</sup>.

توضیحاتی که مؤلف در این فصل پس از طرح عنوان «ظهور مطوعه» آورده است، نمی‌تواند روشنگر ظهور مطوعه باشد و بیشتر



■ سیستان در واپسین سال‌های تسلط اعراب بر ایران (جنبش حمزه آذرك)

■ نویسنده: محمد تقی درخشانی

■ ناشر: زاهدان، انتشارات تفتان، ۱۳۸۲، ۱۲۸ ص، ۸۰۰۰ ریال

مطالب کتاب با مقدمه مؤلف آغاز می‌شود. وی در این بخش هدف از تألیف کتاب را «روشن نمودن بخشی محدود از تاریخ منطقه [سیستان] و بررسی تلاش‌ها و اقدامات مردم سیستان برای مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی و حفظ هویت ملی خویش» می‌داند و عقیده دارد که وقایع این سال‌های سیستان (۱۸۱ تا ۲۱۳ هـ. ق.) در برابر حوادث مهم‌تری چون تحولات و وقایع مرکز خلافت هارون الرشید و مأمون و فعالیت‌های خوارج در سیستان رنگ باخته است. منابع این دوره نیز به صورت گذرا و توأم با اشتباهات به مسائل سیستان در این سال‌ها پرداخته‌اند.

بررسی و نقد منابع قسمت دیگری از مطالب بخش مقدماتی کتاب را تشکیل می‌دهد. در این قسمت کتاب‌هایی چون تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی، زین الاخبار، الفرق بین الفرق، الملل و النحل، البلدان و احسن التقاسیم به صورت گذرا مورد بررسی قرار گرفته‌اند.



در مورد اهمیت شهر بست است تا بیان نحوه شکل گیری مطوعه.

بر شمردن عوامل نا آرامی در سیستان که منجر به ظهور جنبش حمزه آذرک گردید، مطالب پایانی فصل اول را تشکیل می دهد.

«خوارج و حمزه آذرک» عنوان فصل دوم است که در آن ضمن بیان زمینه های پیدایش خوارج، به تعالیم مشترک و اعتقادات آن ها نیز اشاره شده است. در ادامه نام های مختلف و فرقه های گوناگون خوارج ذکر شده و مناطق نفوذ آن ها در قلمرو جهان اسلام و ایران مشخص گردیده است، اما بر خلاف عنوان این فصل به حمزه آذرک پرداخته نشده است.

برای فصل سوم عنوان «جنبش حمزه آذرک»، انتخاب شده است. مؤلف در ابتدا به آغاز کار حمزه پرداخته و در ادامه رقبای فکری و مخالفان سیاسی حمزه در سیستان و نیز اعتقادات خاص حمزه را بر شمرده است. به نظر مؤلف، حمزه آذرک برای آن که بتواند در سیستان صاحب قدرت و نفوذ باشد می بایست سه نیروی مخالف سیاسی خود را به زانو در می آورد که این سه گروه عبارت بودند از گروه های خوارج، نیروهای رسمی خلافت و مطوعه.

حمزه پس از سرکوب آن دسته از خوارج سیستان که با او هم عقیده نبودند، به هرات تاخت و پس از کسب موفقیت هایی، مردم سیستان را تحریک کرد تا از پرداخت مالیات خودداری کنند. بنابر نوشته تاریخ سیستان «حمزه مردمان سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش به سلطان مدهید چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یکجا نخواهم نشست.»<sup>۲</sup>

جنگ های دیگر حمزه با خوارج از جمله در کرمان و حملات ویرانگر او به خراسان (بیهق)، مطالب دیگری است که در این فصل به آن ها پرداخته شده است.

نامه هارون الرشید به حمزه که از او خواسته بود تسلیم شده و دست از آشوب بردارد و پاسخ حمزه به نامه خلیفه به نقل از تاریخ سیستان از مطالب ارزشمند این فصل است. آن چه در پاسخ حمزه به هارون الرشید قابل توجه است این بخش از جواب اوست که نوشته: «من خود مردم را به کتاب خدا می خوانم و جنگ من با عاملان تو برای تصرف ملک تو و رغبت در دنیا و جاه طلبی و بدنامی نیست، بلکه برای بدسیرتی و خونریزی و مال ستانی و بدکاری ایشان است.»<sup>۵</sup>

در ادامه مرگ هارون الرشید و انصراف حمزه از ادامه مبارزه با خلافت و پرداختن او به جنگ های دینی (جهاد) مورد بحث قرار گرفته است. مؤلف در برابر این سؤال که چرا حمزه از فرصت مناسبی که بعد از مرگ هارون الرشید پیش آمده بود استفاده نکرد، چهار پاسخ را مطرح کرده است.

اشاره به اوضاع سیستان در زمان غیبت حمزه و بازگشت او به سیستان و جنگ با مطوعه و بررسی رابطه حمزه با مامون و ظاهر ذوالیمینین از مباحث دیگری است که در این فصل به آن ها پرداخته شده است.

مرگ حمزه در سال ۲۱۳ هـ. ق. هر چند نقطه پایان فعالیت های سی ساله او در سیستان بود، اما موجب پایان یافتن قدرت و اقتدار خوارج در آن جانشند و منحصر ماندن دایره فعالیت آن ها را در منطقه سیستان به دنبال داشت.

مؤلف برای فصل چهارم عنوان «مروری بر شخصیت حمزه بن عبدالله» را انتخاب کرده است و در واقع این بخش تحلیل مؤلف است از این جنبش. نتیجه گیری مؤلف و فهرست منابع و مأخذ قسمت های پایانی کتاب را تشکیل می دهند. در نتیجه گیری، مؤلف ظهور یعقوب لیث و به چالش طلبیدن قدرت خلیفه عباسی را سیر طبیعی حوادث و سازمان یافتن حرکت هایی می داند که قبل از ظهور حمزه آذرک آغاز شده بوده و با اقدامات حمزه وارد مرحله حساسی شد و سرانجام یعقوب لیث آن را به صورت ایجاد دولتی مستقل به خدمت گرفت.

پی نوشت ها:

- ۱- باید در نظر داشت که اصطلاح خوارج در این زمان واژه عامی بود برای نامیدن ناراضیان.
- ۲- عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه عباس خلیلی، به اهتمام دکتر سادات ناصری، جلد چهارم، ص ۱۹ و ۲۰.
- ۳- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۶۹.
- ۴- محمد تقی رخشانی، سیستان در واپسین سال های تسلط اعراب بر ایران، زاهدان: انتشارات تفتان، ۱۳۸۲، ص ۷، به نقل از تاریخ سیستان.
- ۵- غلام حسین صدیقی، جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری، تهران: پازنگ، ۱۳۷۵، ص ۷۵.

**مرگ حمزه در سال ۲۱۳ هـ. ق. هر چند نقطه پایان فعالیت های سی ساله او در سیستان بود، اما موجب پایان یافتن قدرت و اقتدار خوارج در سیستان نشد و منحصر ماندن دایره فعالیت آن ها را در منطقه سیستان به دنبال داشت**